

خود شناسی (جلسه ۹ - دوره هجدهم)

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين
اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

عرض شد که معنای چهارم بهشت سعادت این است که بهشت سعادت آن جایی است که همه چیز مطابق با میل فطری ما باشد، و ما نیز همان میل فطری را با اختیار خود به صورت آگاهانه انتخاب کنیم. انتخاب ما هم نقش دارد و دخالت دارد در بهشت. اگر کسی انتخابش غیر از واقع باشد، اگر فرض کنید که جریان آب رودخانه به سمتی هست، با فشار، با شدت، یا موج دریا، و او تصمیم دارد که بر خلاف موج دریا حرکت کند و شنا کند، بر خلاف این جریان رودخانه پیش رود. خوب این با ناملازمات زیادی مواجه می شود، این یک مسأله ی قهری و طبیعی است. خیلی باید زحمت بکشد، خیلی باید زور بزند، آخرش هم جلو که نمی رود، سر جای اولش هم نمی ماند، بلکه عقب برمی گردد، یک کم تلاش می کند خسته می شود، شنا می کند، ممکن است که گاهی چند قدمی جلو رود موقتاً. «ان للباطل جوله» یک جولان موقتی ای باطل می دهد. چند روزی. اما چون جریان عالم و قوانین عالم بر علیه او است و او دارد در مقابل این قوانین می ایستد، در نقطه ی مقابل دارد حرکت می کند، که از آن تعبیر می کنیم به حرکت قسری نه حرکت طبیعی. اگر بر خلاف جریان رودخانه شما خواستی حرکت کنی، این حرکت، حرکت قسری است. هواپیما که می خواهد بالا برود این بر خلاف جاذبه زمین می خواهد حرکت کند، این حرکت حرکت طبیعی نیست، حرکت قسری است، باید بشکند این جاذبه را. به محض این که نیرو تمام شود، سقوط آزاد می کند، بلافاصله می آید زمین. و ضربه می خورد و آسیب می بیند، این می شود جهنم. «لا یمکن الفرار من حکومتک» در دعای کمیل. حضرت می فرماید که از حکومت خدا نمی شود فرار کرد، این حکومت خداست، این قانون خداست، این قانون این عالم است. نمی خواهی؟ یعنی خواست شما مطابق با واقعیت و حقیقت نیست؟ این عالم را نمی توانی تغییر دهی. «ان کید الشیطان کان ضعیفاً»، زورت نمی رسد به این عالم، خودت نابود می شوی. «و للحق دوله» حق نهایتاً به دولت و حکومت می رسد، و جا دارد در این عالم. «و لقد کتبنا فی الزبور» این مال حالا نیست، از همان سابق، از همان گذشته، این معنا به بشر و بنی آدم ابلاغ شده و ثبت شده در این عالم. «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان العرض یرثها عباد الصالحون» بندگان صالح خدا وارث این زمین می شوند. حالا شما هر چه تلاش کن، هر چه زور بزن، هر چه بنده ی صالح روی این زمین هست بکش، نمی توانی، نمی شود، چون جریان عالم است. «یریدون للطفه نور الله بافواههم» این ها می خواهند در مقابل خدا با دهانشان که فوت می کنند، با هوایی که از دهان این ها خارج می شود در مقابل خدا بایستد، یک کسی در مقابل شما بایستد فوت کند که شما بخوری زمین مثلاً. این طوری است. حالا در مقابل خدا می خواهند با فوت خدا را زمین بزنند. مقایسه ای که می کند قرآن، این طور می فرماید. «و الله متم نوره» خدا نورش را حفظ می کند، نور خدا را که نمی شود خاموش کرد، آن هم با فوت شیطانی. «ان کید الشیطان کان ضعیفاً». «مکروا و مکر الله» آن ها مکر کردند و خدا هم مکر کرد «و الله خیر الماکرین» خدا خیر الماکرین است. هیچ مکاری بر مکر خدا غالب نیست. همه مکرها مغلوب است. خدا قاهر است. قاهر است یعنی غالب است. «ید الله فوق ایدهم». خوب فطرت شما تشنه این خداست. با این خصوصیات، با این اوصاف، با این قدرت، با این عظمت، شما اگر در مسیر این فطرت انتخاب می کنی، موفق می شوی، به نتیجه می رسی، اما اگر برخلاف این فطرت حرکت می کنی، معلوم است که به بهشت نمی رسی. جای شک و تردید ندارد که اگر شما خواستی با واقعیات عالم درگیر شوی، گفتی به مذاق من خوش نمی آید.

اگر دستم رسد بر چرخ گردون همی گویم که این چین است و آن چون.

یعنی برایم حل نشده این عالم. این حکومت جا نیافتاده. خوب حالا این یک مسأله است که جا نیافتاده، آن طوری نیست آدم جا می اندازد. نهایتش آن است که دوهزاری کج است، یک چکشی چیزی می خواهد تقه می زنی جا می افتد. اما آن کسی که نمی خواهد جا بیافتد، بحث سر این است، اختیار است، نمی خواهد اصلاً جا بیافتد، می خواهد کج بشود، و می خواهد کج بماند. این را کاری نمی شود کرد. نمی شود کسی که می خواهد وارد در جهنم شود، به زور در مقابلش ایستاد و وارد در بهشتش کرد. خود پیامبر نمی تواند این کار را بکند. پس پیامبر چه کاره است؟ کار پیامبر این است که، خوب دقت کنید، اصلاً وظیفه ی پیامبران، اولیای خدا، و هیچیک از شما، این نیست که سر و کار با اختیار مردم داشته باشید و بخواهید که انتخاب اولیه و انتخاب هدف انسان ها را تغییر دهید. و هیچ یک از آیات قرآن هم در مقام این نیست که انتخاب هدف انسان ها را تغییر دهد. اگر بد است، بهشت را نمی خواهد، یک کاری کند که مثلاً بهشت را بخواهد. کار پیامبر این است که او را از غفلت بیرون بیاورد. انسان را از غفلت بیرون بیاورد، او را متوجه کند، متذکر شود، بگوید تو کجا می خواستی بروی، نگوید تو کجا برو. تو کجا می خواستی بروی، می خواستی بروی به بهشت؟ می دانی الان داری کجا می روی، چشمت را باز کن، خواست را جمع کن، نور علم به او بدهد، بگوید

اگر جلوی شما تاریک است و نمی بینی کجا داری می روی، با این علم، با دین، با این چراغ جلو را ببین. این نورافکن را بگیر و راه را پیدا کن. نه این که هدفت را تعیین کن. هدف معلوم است. هدف را خودش تعیین کرده. آن جایی که می خواهی بروی نمی دانی چطوری باید بروی، از کجا باید بروی. گاهی هم غافل هستی. توجه نداری. فلذا می فرماید که «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ» ای پیامبر تو فقط تذکر دهنده هستی. در مقابل این که تو فقط تذکر دهنده هستی، یعنی چه نیستی؟ خوب دقت کنید، تو تذکر دهنده هستی، چه نیستی؟ تو هدایت کننده هستی، چه نیستی؟ هدایت به معنای همان تذکر، به معنای این که راه را نشان دهد، چراغ نشان دهد، چراغ را دستش بدهد این راه را ببیند. «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» اختیار آن ها دست تو نیست. چقدر صریح است این آیه. سیطره ی آن ها با تو نیست. خودشان مسلط بر انتخاب خودشان هستند. اختیار دارند. این که کجا می خواهند بروند، مقصدشان کجاست، دست خودشان است. «لَسْتَ» پیغمبر هم مسیطر نیست بر آن ها. پس ما که دیگر به طریق آن ها. «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ». شیطان؛ در قرآن داریم که آن هایی که جهنم رفته اند، آن جا می آیند عذر و بهانه می آورند که ما نباید جهنم برویم مثلاً. البته زبان، زبان فطرت است. که نباید ما جهنم برویم، گاهی می گویند که «رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكُ» خدایا ما را برگردان به دنیا، که ما برگردیم دوباره کارهای خوب انجام دهیم، آدم خوبی شویم، بعد به این عالم که می آییم وضعمان درست باشد. چرا خدا گوش نمی کند؟ نعوذ بالله خدا مثلاً ظالم است؟ اگر این ها واقعاً دلشان می خواهد که خوب شوند، اطلاع شوند، با رحمانیت خدا جور در نمی آید، باید برگردند دیگر، خوب واقعاً می گویند خدایا ما را برگردان، اما خدای متعال جواب می دهد که این ها حرف می زنند، «هو قائلها» این یک حرفی است این ها همین جوری می زنند، همین، این طور نیست که خیال کنید انتخاب این ها هم همین است، فلذا اگر این ها برگردند به دنیا همان آش و همان کاسه، همان راه گذشته را طی می کنند، یعنی خدا آب پاک را می ریزد روی دست این ها. خوب این ها چه می شود که این را می گویند؟ چه می شود که این ها می گویند «رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا»؟ این همان تشنگی باطنی این هاست. که این راهی را که رفته اند نمی پذیرد. همی وجود این ها می گوید این راه را نرو، این ها درست در مقابل آن ندای فطری که در درونشان هست و میل فطری ایستاده اند و مقابله کرده اند. همه ی عالم گاهی به شما می گویند این کار را نکن، شما یک تنه می ایستی و می گویی من به هر قیمتی شده می خواهم این کار را انجام دهم، آن کار را انجام می دهی ضربه هم می خوری، آسیب هم می بینی، شکست هم می خوری، گاهی انسان اختیار دارد دیگر، می گوید من انتخابم این است، همه ی عالم علیه این هاست، حالا این از درون که فطرتش الهی است، فطرتش که بد نیست، فطرتش جهنمی نیست، فطرتش خدا را می خواهد، نمی تواند چیز دیگری را بخواهد، چون چیز دیگری در کار نیست. اگر شما در درون عشق داری، میل داری، نیرو داری، محرک داری، انگیزه داری، امید داری، همه ی ماها با امید زنده ایم، با انگیزه زنده ایم، میل در درون ما هست، عشق در درون ما هست، محبت در درون ما هست، و آلا پوچ بودیم. این میل و انگیزه و امید است که ما را زنده نگه داشته. میل به چیست؟ میل به کجاست؟ در درون جان ما. نمی تواند میل به عدم باشد، میل به نیستی باشد، میل به هیچ چیز باشد. میل به هستی است. حتماً فطرت ما میل به خدا دارد ولی خود ما هستیم که البته ما که نه آن هایی که سوء انتخاب دارند، آن هایی که انتخاب اولشان خراب است. و آلا ما ما که غافلیم، ما اگر خلافتی می کنیم، اگر خلاف موج دریا حرکت می کنیم به خاطر این نیست که نمی خواهیم، نه، نمی فهمیم که داریم بر خلاف موج حرکت می کنیم. می بینیم می زور می آید، فشار می آید، کت و کولمان از کار افتاد، هر چه دست و پا می کنیم عقب تر می رویم. می بینیم اما نمی فهمیم. گاهی هم می فهمیم که داریم عقب می رویم اما نمی دانیم چه کار کنیم. نمی دانیم مسیر رودخانه و مسیر موج دریا از کدام طرف است. این در و آن در می زنیم. از این می پرسیم، از آن می پرسیم، گاهی کسی پیدا نمی کنیم که به ما بگوید موج از کدام طرف است، رویت را از کدام طرف برگردان. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» رویت را برگردان به سمت فطرتت. خوب در مورد موج دریا خوب می بینی، چشم هایت باز است می بینی. اما در مسائل معنوی این چشم بسته است، باید چشم ما را باز کنند. قرآن آمده چشم ما را باز کند. اولیاء خدا آمده اند چشم ما را باز کنند، که آقا جهتت می دانی کجاست؟ می دانی قرار است کجا بروی، مقصدت از این طرف است، از آن طرف نیست. چقدر آدم ها خیال می کنند مقصدشان مثلاً این است که یک حج بروند. تمام تلاشش در زندگی این است که برود حج. حج رفتن یک وظیفه است، یک تکلیف است. نهایتاً یک مستجب است. بعد از واجب. هدف نیست. این طور نیست که آنجا خدا در آن خانه نشسته شما بروی یک سری به او بزنی حال و احوال کنی و برگردی. در دنیا داری دنبال مقصدت می گردی. می گوید حالا بروم این جا ببینم چه می شود شاید این جا بود، آن که من می خواهم شاید این جا بود. بروم در این اداره استخدام بشوم، شاید آن که می خواهم و دنبالش می گردم و گمشده ی من است در این اداره پیدا کردم. برویم حالا دانشگاه درس بخوانیم، دانشگاهمان تمام شود لیسانس بگیریم، فوق لیسانس بگیریم، شاید با گرفتن فوق ببینیم که به آن مقصدمان رسیدیم. نمی بینی الان گمشده داری. همین طور این در و آن در می زنی، می گردی دنبال این که، تشنگی هست دنبال آب می گردی. وقتی به آن آب می رسی می بینی باز هم تشنه هستی، تمام نشد. می گویی حالا ببینم بعدش چه می شود، امروز که نشد، حالا فردا بیاید، امشب را بخوابیم، صبح بشود، روز از نو روزی از نو، فردا هم شب می شود باز می بینی نشد، آرام نشدی. باز هم گمشده داری. «لِحِكْمَةٍ ضَالَّةٍ الْمُؤْمِنِ» حکمت گمشده ی مؤمن است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» رویت را می دانی به کدام سمت کن؟ این جا نمی خواهد بگوید که اختیار تو دست من است، نه اختیارات دست خودت است، نمی دانی رویت را باید کدام سمت کنی، می خواهی که به سعادت برسی، نمی دانی سعادت این طرف است یا آن طرف است، رویت را این طرف بگردانی یا آن طرف. در مقابل فطرت بایستی و غرایز حیوانی خودت را ارضا کنی، یا در مقابل غرایز حیوانی بایستی نیاز فطری خودت را ارضا کنی، این را نمی دانی. بحث این جا بود که به شیطان در قرآن داریم که عذر می آورند این هایی که در جهنم هستند، این قسمت را داشتیم می گفتیم که ندای فطرت این هاست، «رَبِّ ارْجِعُونِي» فطرت این ها دارد می گوید. می گوید ما را خلاص کن از این جا. چون جهنم است دیگر دارد می سوزد، تشنه است، آب نیست. و چرا آب نمی خورد، نه این که آب نیست، چرا آب نمی خورد؟ نمی خواهد که بخورد. خودش، انتخاب خودش این است. اختیارش این است. ضمیر ناخودآگاهش می گوید می خواهیم، آب می خواهیم، ضمیر ناخودآگاه می گوید، اما خودآگاهش، اختیارش، انتخابش می گوید نمی خواهیم. در مقابل آن خواسته می ایستند. فلذا خدای متعال می فرماید این ها دروغ می گویند. یعنی فطرتشان راست می گوید اما خودشان نمی خواهند. این ها برگردند دوباره همان آش و همان کاسه. تعبیری هم که دارد می فرماید «كَلَّا» به این ها می فرماید «كَلَّا». این «كَلِمَةً هُوَ قَائِلُهَا»، یک حرفی است که این ها همین طوری می گویند، می پرانند، واقعیت ندارد، باور نکنید که این ها اگر برگردند درست می شوند، این ها درست شدنی نیستند. به پیامبرش می فرماید «أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَمْ لَمْ تُسْتَغْفِرْ لَهُمْ» چه استغفار بکنی برای این ها چه استغفار نکنی، «أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ، لَا يُؤْمِنُونَ». این ها ایمان نمی آورند. کسی که خودش به خودش ظلم کرده و ظلم می کند، هیچ کس نمی تواند این را نجات دهد. اما کسی که دیگران به او ظلم می کنند، خودش به خودش ظلم نمی کند، این خیالش راحت باشد هیچ کس نمی تواند به او ظلم کند. اسمش ظلم هست ولی واقعیتش ظلم نیست. دوران بقا چو باد صحرا بگذشت / تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت، پنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد / بر گردن او بماند و از ما بگذشت. این ها که ظلم نیست، این ها که ستم نیست. یک نعمتی از نعمات فانی دنیا را از ما گرفته، خوب بگیرد. به ما ظلم نشد، به من ما ظلم نشد، به شکم ما ظلم شد، کمتر خوردیم. به مرکب ما ظلم شد، به اسب و استر والاغ ما ظلم شد، به خود ما ظلم نشد. «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» بر شما باد توجه به خودتان. خودتان یک موجودی هستید که «لَا يَدْرِكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْكُمْ». شما ها اگر هدایت شوید، «لَا يَدْرِكُمْ مَنْ ضَلَّ» کسی که گمراه است گمراهی به شما آسیبی نمی رساند، نگران گمراهی دیگران که آن ها به شما ضربه بزنند، آسیب برسانند نباشید، حتی شیطان. روز قیام عرض کردیم به خدا می گویند خدایا ما تقصیر نداشتیم، شیطان بود که گفت این کار را کن، آن کار را کن. خود شیطان بر می گردد جواب می دهد، در قرآن هست که می گوید بی خود می گویند. من که چیزی نگفتم، من که کاری نکردم، پیغمبر خدا با آن عظمتش سیطره نداشت بر انتخاب این ها. این ها خودشان نخواستند، چطور دیگران حرف مرا گوش نکردند این ها حرف مرا گوش کردند؟ گاهی در مدرسه این طور می شود، بعضی ها می آیند می گویند که معلم نمره ی ما را کم داده، این معلم اصلاً معلم خوبی نیست، سریع کارنامه ها را می آورند، بچه ها را هم صدا می کنند، آن مدبری که شایستگی دارد، می گوید شما می گویند این معلم خوب نیست، من که سر کلاس نبوده ام، باید از دانش آموزان پرسید. نمره های دانش آموزان دیگر را ببین، چطور آن ها همه نمره هایشان خوب است، شما یکی نمره ات خراب شده. از دانش آموز های دیگر می پرسیم ببینیم آن ها چه می گویند، همه می گویند این بهترین معلم است. چه شده شما یکی می گویی. از آن ها می پرسیم آیا این معلم حق شما را داد؟ وقتی ورقه امتحان را صحیح می کرد حق شما را داد؟ همه می گویند حق ما را داد، فقط تو یکی این وسط پیدا شده ای می گویی حق مرا نداد. وقتی ریشه یابی می کنیم قرآن دارد همین ها را به ما با آیاتش نشان می دهد، فلذا می گوید یک موقع گول نخوری با اطرافیان بحث می کنی، حرف می زنی، می گویند که ما تقصیر نداریم، گول نخور، از قیامت دارد خبر می دهد، ولی قیامتی که همین الان هم به پاست. ولی نه برای همه. برای یک عده که حالا می رسیم، عرض می کنیم. همین جاست که جهنم و آتش معنا پیدا می کند. فطرت می خواهد، خودش نمی خواهد. ناخودآگاهش می خواهد، تشنه است، میل دارد ولی هرچه می گویند این آب را بخور می گوید نمی خواهیم بخورم. روایت دارد حضرت امام این روایت را نقل فرمود در سخنرانی هایش که می فرمود که در روایت دارد که پیغمبر اکرم وقتی که از کنار جهنم عبور می کند جهنمی ها احساس می کنند که زبانه های آتش فروکش کرد، و یک نسیم خنکی وزید، می پرسند که این نسیم خنک از کجا وزید، می گویند که مقام رسالت از این جا عبور فرمودند و دارند رد می شوند به همین خاطر آتش فروکش کرد. این زبان خودشان است، زبان انتخاب و اختیار خودشان که می گویند بگویند زود رد شود. می گویند که هرچه دیرتر برود که بهتر است برای شما، خنک تر می شوید، می گویند ما نمی خواهیم، ما آن خنکی که از ناحیه ی ایشان بخواد به ما برسد نمی خواهیم. این را می گویند سوء انتخاب. می گویی به نفع من است؟ من این منفعت را نمی خواهم. من زیر بار این نمی خواهم بروم. می گوید حرف این را گوش کن، اگر قرار است که من حرف علی را گوش کنم یک ساعه از آسمان بیاید، تا حالا پیغمبر آمد هرچه گفت گفتیم چشم، حالا وقتی رفته این یک ذره بچه را گذاشته جای خودش، این دیگر ما در کتمان نمی رود، همین الان یک ساعه بیاید ما را آتش بزند ببرد. که میگویند ساعه آمد و زد. نمی توانم زیر بار این جوان بروم. تا حالا هر چه گفتند دندان روی جگر گذاشتیم، سکوت کردیم، گفتیم حالا پیر است می میرد،

حالا که مرده تازه یک جوان جای خودش گذاشته، حالا این می گوید این کار را کن آن کار را کن. نمی خواهد زیر بار برود، عناد دارد، جحود دارد. این انتخاب که انتخاب هدف است، انتخاب اولیه است. یک مرتبه ای دارد، مرتبه ی کیفی که همان است که عرض کردیم. دست خودش است، می خواهد جهنم را انتخاب کند یا می خواهد بهشت را انتخاب کند. یک مرتبه هم دارد مرتبه ی کمی. حالا اگر کسی بهشت را انتخاب کرد. و هدفش را در ابتدای راه بهشت قرار داد. یک مرتبه کمی دارد که چقدر می خواهد. این انتخاب است، این خواست آگاهانه ی اختیاری است. چقدر می خواهد که به این بهشت برسد؟ این خودش مرتبه بندی دارد. یک مرتبه این است که آنقدر می خواهد که اگر حق را به او عرضه کنند، (حق که می گوئیم یعنی همان راه وصول به این مقصد) می پذیرد. - یعنی حسن انتخاب دارد، حسن نیت دارد، آدم خوبی است، خوش نیت است، خوش باطن است. حسن سریره دارد، این ها عبارت های مختلف است از یک معنا، همان مسأله ی انتخاب اولیه، که بهشت را انتخاب کرده، حسن سریره دارد، گاهی می گویند سوء سریره دارد، منظور همین است. می گویند بدذات است، بدذات است یعنی بهشت را انتخاب نکرده از اول جهنم را انتخاب کرده. یا خوش ذات است، خوش فطرت است، بد فطرت است، پست فطرت است، امثال این ها که می گویند، این ها منظور همین است. اما چون گاهی دقت نمی شود در انتخاب الفاظ، الفاظ خیلی دقیق به کار نمی رود، و با مسامحه استعمال می شود. - این ها بهشت را انتخاب کرده اند. این ها مرتبه ی ضعیف کسانی هستند که حسن انتخاب دارد، که اگر کسی بیاید، که حق را به این ها عرضه کند، و به این ها ثابت کند که راه این است، چاه این است، مقصد این است، باید این راه را بروی، این ها قبول می کنند، می پذیرند و راه می افتند می روند. مرتبه ی بالاتر این است که این ها خودشان بلند می شوند و حرکت می کنند و راه می افتند. و می روند دنبال حق می گردند تا حق را پیدا کنند. این طور نیست که بنشینند در خانه اگر یک موقع حق آمد، یک کسی به آن ها گفت که حق این است، آن دسته اول می گویند که ما برای چه بلند شویم برویم تکلیف خودمان را سنگین کنیم، و زیاد کنیم، هر موقع خودش آمد، فهمیدیم، دیگر چه کار کنیم تکلیف سنگین شده و می پذیریم، باطناً این طورند نه این که در مرحله قول این طور باشند. در مرحله قول ممکن است آدم از این حرف ها بزند بحث کند، در مقام بحث است، اما مرحله باطن ممکن است غیر از این باشد. دسته ی دوم بلند می شوند راه می افتند، به محض این که احتمال عقلانی و حسابی بدهند، احتمال بالائی بدهند که یک جایی یک مجلسی هست، یک حرف هایی زده می شود که به درد می خورد، مفید است، و می تواند دست او را بگیرد راه را به او نشان دهد و او را هدایت کند بلند می شود راه می افتد و می رود. این ها دسته ی دوم هستند، این ها انتخابشان از دسته ی اول قوی تر است. دسته ی سوم کسانی هستند که اگر به حق نرسیدند و هدایت نشدند احتمال ضعیف هم بدهند یک گوشه ای از گوشه های دنیا یک حقی هست، یک فردی هست، یک مطالبی می گوید، این ها حرکت می کنند. این انتخاب این ها آن قدر قوی است که محرک در درون این ها می شود. این ها راه می اندازد و از جا می کند. فلذا گاهی مهاجرت می کنند، می گردند، دنیا را می گردد. آن قدر این در و آن در می زند تا آن که باید پیدا کند پیدا کند، پیدا کرد زانو می زند. در این که هر سه قسم وقتی به حق می رسند زانو می زنند بحثی نیست. اما این که اولی باید حق به او برسد تا زانو بزند، دومی خودش بلند می شود و دنبال حق می رود ولی اگر احتمال حسابی بدهد، احتمال ضعیف باشد می گوید حالا ولش کن داریم زندگیمان را می کنیم، چه کار داریم برای خودمان در دسر درست کنیم؛ دسته ی سوم اصلاً این ها آرام و قرار ندارند، البته توجه کنید ما این را به زبان الکن داریم بیان می کنیم، نمی توانیم طور دیگر بیان کنیم، برای این که اجمالاً شما توجه کنید به این که مراتبی دارد، این طور نیست که همه یک دست باشند، هر که حسن انتخاب دارد با آن دیگری که حسن انتخاب دارد یک دست باشند، یک جور باشند، نه یک جور نیست. اجمالاً داریم می گوئیم، و الا این فرضی که ما این جا بیان کردیم گاهی ناشی از غیر حسن انتخاب هم هست، یعنی مربوط به مراتب انتخاب اولیه نیست. گاهی مربوط به این است که هنوز به بلوغ نرسیده، اگر کمتر می خواهد به خاطر این است که هنوز آن رشد عقلی لازم را نکرده، و الا اگر به آن رشد عقلی برسد خیلی می خواهد، هنوز بیدار نشده خواب است، هنوز غافل است، هنوز بچه است. این ها همه تأثیر دارد. فرض کنید در دوران مستی است. مست جوانی است، مست شهوت است، این ها چیز هایی است که این ها را دخالت نباید داد، اگر هیچ یک از این ها نبود، بعد حالا می توانیم معیار و میزانی قرار دهیم برای درجه بندی مراتب کمی انتخاب. سؤال دیگری که این جا مطرح است این است که حالا این انتخابی که ما کردیم و این انتخابی که داریم، و برحسب فرض این است که همه ما انشاء الله می خواهیم به بهشت برسیم، نه فقط فطرت ما می خواهد، خود ما هم چنین انتخاب کرده ایم، آیا تغییر هم می کند؟ یعنی می شود یک کسی یک مقطعی از عمرش جهنم را می خواسته بعد از آن مقطع بهشت را بخواهد، به اصطلاح توبه کرد. توبه کند. آیا سوء انتخاب توبه هم دارد؟ اگر کسی حسن انتخاب داشت، می گویند بعضی ها تا وقتی به مرحله امتحان نرسیده اند آدم های خوبی هستند، اما همین که پای امتحان پیش آمد، این ها بد می شوند. آیا می توانیم بگوئیم که بد می شوند یعنی نیتشان عوض می شود؟ نیت این ها عوض می شود، انتخابشان تغییر می کند، می گوید تا حالا من می خواستم بروم بهشت، حالا که دیدم یک کم فشار آمد و سخت است، نه دیگر حالا پیشیمان شدم، نمی خواهم بروم بهشت، می خواهم بروم جهنم. از جهتی این سؤال مهم است، از جهتی هم مهم نیست، می خواهد تغییر کند یا نکند، می خواهد هر لحظه تغییر کند، امروز می گویی من می خواهم بروم بهشت، فردا می گویی می خواهم بروم جهنم،

باز پس فردا می گویی می خواهم بروم بهشت، ... تغییر کند تا موقع مردن، تا شانست چه باشد! وقت مردن روی دنده ی بهشت رفتن باشی یا در دنده جهنم رفتن! اگر در دنده ی جهنم رفتی بودی که صاف می روی جهنم. شانسی است. تازه اگر این طور باشد جهنم رفتن یا بهشت رفتن می شود دست خدا، نه دست خودت، به خاطر این که کی بمیری دست خداست. اگر آن روزی باشد که شما روز خوش اخلاقت است و می گویی می خواهم بروم بهشت آن روز جانش را بگیرد، می روی بهشت. دست خداست پس، زوری شد. جبری شد، اختیاری نشد. جواب معلوم شد. جواب این است که تغییر نمی کند. هر کس هر انتخابی کرد تمام است. چرا تغییر نمی کند؟ کسی با اختیارش می خواهد انتخاب اولیه اش را تغییر بدهد، هدف آخر را اول تعیین کرد حالا هدف آخر را می خواهد تغییر بدهد، با رحمانیت خدا جور در نمی آید، اما اگر گفتیم ما یک کاری می کنیم که جور در بیاید، با عدل خدا جور در نمی آید ولی یک کاری می کنیم جور در بیاید. مثلاً می گوئیم که خدا وقتی جانش را می گیرد که دیگر انتخابش عوض نمی شود، یعنی از اول زندگی اش تا موقع مردن مدام می گوید بهشت جهنم، به جایی می رسد که بهشت و جهنم نخواهد گفت، می گوید جهنم و سلام، آن جا که رسید جانش را می گیرد. آن کسی هم که بهشتی است همین طور، مدام می گوید بهشت جهنم، بهشت جهنم، ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا... رسید به آن جا که دیگر آمنوا لم یکفروا، دیگر کافر نشدند، دیگر از این به بعد جانش را می گیرد، هر موقع جانش را گرفت می فهمی این آخرش بود، آخرین انتخابش بود، حالا با عدل خدا جور در می آید با رحمتش هم جور در می آید. فلذا روایت داریم که مؤمن را خدا وقتی جانش را می گیرد که راضی باشد، با رضایت جان مؤمن را می گیرد، یعنی نشانش می دهد که کجا می خواهد برود، وقتی نشانش می دهد خودش می گویند جانم را بگیر، که گاهی شده کسانی مریض بوده اند، در حال موت بوده اند، مثلاً فرض کنید که مادرش متوصل شده و عجز و لابه کرده و گریه و زاری کرده مثلاً از امام زمان خواسته این بچه ی من را نجات بده، این نمیرد، این مرده بوده، اصلاً رفته بوده، مراحل را طی کرده بوده، آنجا دوباره به او می گویند که تو حالا باید برگردی، آنقدر ناراحت می شود، وقتی برمی گردد خودش تعریف می کند، می گوید من داشتم می رفتم نمی دانید کجا بود چقدر خوب بود، چقدر عالی بود، داشتم صفا می کردم، به من گفتند باید برگردی بروی دوباره در دنیا، گفتم نمی خواهم بروم، گفتند نه مادرت ما را قسم داده به مادرمان، شرایط طوری است که هنوز عمرت تمام نشده، باید برگردی به دنیا، ۲۰ سال دیگر، ۳۰ سال دیگر دوباره برمی گردی، می آیی پیش ما، آنقدر ناراحت می شود از این که می خواهد برگردد. مؤمن را نشانش می دهند که کجا می خواهد برود، این طور نیست که مخالف با رحمانیت باشد، مرگ برای مؤمن مثل بو کردن گل است، نگاه نکن این جا جان می کند، دست و پا می زند، این مرکبش است، این الاغش است، که دارد جدا می شود، خودش دارد از الاغش جدا می شود، مرحوم جعفری نقل می کرد که رفته بودم نجف که درس بخوانم اوایل طلبگی گفتند که آقای مرتضی طالقانی درس می گوید و درسش خوب است، من رفتم که درس ایشان را بگیرم، رفتم در محلی که ایشان بود دیدم کسی نیست، نشستم و دیدم ایشان نشسته هیچ کس هم نیست درس هم نمی گوید، به ایشان عرض کردم که من آمده ام خدمت شما که استفاده کنم درس بگیرم، کی خدمت برسم. ایشان فرمود که همین طور که نشسته بود فرمود که خودش رفته خورش مانده. دیگر هم چیزی نگفت. می گوید من بلند شدم آدم فکر کردم چه می گوید. پیش چه کسی آمده ایم از ایران به نجف! این هم به ما دری وری تحویل می دهد، می گوید دوباره رفتم یک روز دیگر که آقا ما آمدیم خدمت شما درس بخوانیم، توضیح دادم شرح دادم که چه کار می خواهم کنم، باز ایشان گفت که خودش رفته خورش مانده. روز بعد دیدم تشییع جنازه است، گفتم تشییع جنازه ی کی، گفتند آقای طالقانی. می گوید آن جا دوهزاریم افتاد که عجب این هی می گفت خودش رفته خورش مانده، بحث های خودشناسی گفتیم خودش و خورش را از هم تفکیک کردیم، تفکیک کردیم حالا متوجه می شویم چه گفته، آن موقع چه می فهمید این حرف ها چیست، شاید در مسجد می گفته خر تو مسجد چه کار می کند! می گوید آن موقع من فهمیدم خودش رفته خورش مانده یعنی چه، و می گوید چنان این مطلب برای من جا افتاد و حساب خودم از خرم جدا شد، همان جا جدا شد، چنان جدا شد که تا الان من هنوز احساس خستگی نکردم. چقدر کار می کرد، چقدر زحمت می کشید، چقدر مطالعه می کرد، صدهزار بیت شعر عربی فقط حفظ بود. گفته بود تا الان احساس خستگی نکردم. حساب خودش از مرکبش جدا شد. اولیای خدا این طوری تأثیر می گذارند، یک جمله می گوید کار را تمام می کند. یک عمر یک عالمی را درست می کند مثل مرحوم جعفری که از اولیای خدا بود. حالا چرا انتخاب اولیه را تغییر نمی دهد؟ آیا می توانیم بگوئیم که اختیار ندارد، اختیار که دارد، با اختیارش عوض کند، تغییر دهد، مگر نمی گوئیم اختیار دارد، توبه چه می شود؟ عرض کنم که اولاً می خواهی قبول کن می خواهی قبول نکن، فرقی نمی کند، به هر حال انسان اختیار دارد می خواهد تغییر کند می خواهد تغییر نکند، ولی تغییر نمی کند. چرا؟ چون هیچ عاملی، دقت کنید در تعریف اختیار چه گفتیم، هیچ عاملی در این انتخاب هدف اثر ندارد، هر چه موعظه کنی، نصیحت کنی در آن اثر ندارد، موعظه، نصیحت، تبلیغ، ارشاد، انذار، استغفار، این ها همه مال مرحله ی هدایت است، کسی می خواهد برود نمی داند چطور برود، غافل شود، ناسی شده، مست شده، بی توجه شده، این را هوشیار می کنند، متوجه می کنند، متذکر می شوند، هدایتش می کنند، انتخابش را عوض کنند، دست خودش است. هیچ عاملی بجز انتخاب خودش مؤثر نیست. اگر این طور شد، خودش باید عوض کند، این طور نیست که زمان می گذرد، قبلاً نمی دانست، حالا بعد فهمید اشتباه

کرده، اشتباه آنجا راه ندارد، این اشتباه کرده مال مراحل بعدی است که حالا انتخاب کرده بعد حالا اشتباه کرد، هدف را تعیین کرده حالا اشتباه کرد، این را بعد پیغمبر می آید می گوید، اولیای خدا می آیند می گویند، تذکر می دهند. حالا می آییم سراغ این که با اختیار خودش، اگر با اختیار خودش می خواهد جهنم را انتخاب کند، که همان اول انتخاب می کرد. اگر انتخاب نکرد، خوب دقت کنید، نکته خیلی ظریف است. هیچ عاملی غیر از خودش نقش ندارد، یادتان نرود، نیاورید در ذهنتان که شاید پشیمان شود، شاید توبه کند، مفهوم اختیار هم یادتان نرود چه بود، انتخاب اولیه، انتخاب هدف، این آدم این است. این آدم شخصیتش به اختیارش است، انتخابش این است، این آدم خوب انتخاب کرده، بکشیش خوب است، نکشیش خوب است، هر بلایی سرش بیاوری می گوید من خوب می خواهم، بلا بیاوری نعمت بدهی می گوید خوب می خواهم، اثر ندارد هیچ چیز، فقط خودش است. حالا شما هستی و خودت یک مراجعه به خودت کن، احتمال می دهی یک روزی انتخاب اولیه ات عوض شود؟ می گویی اگر من هستم، من عوض نمی شوم، مگر دیگر من نباشم بشوم یکی دیگر. بشوم شمر. اگر من هستم، من بهشت را انتخاب کردم و تغییرش هم نخواهم داد، نه این که نمی توانم تغییر دهم، نه، می گویم نخواهم داد. اختیار دارم و با اختیار خودم انتخاب کردم، و این انتخاب را درش علم و جهل و هیچ چیز دخالت نداشته فقط انتخاب خودم، اختیارم بوده، من چنین موجودی هستم، چنین کسی هستم که انتخاب خوب دارم. بهشت را انتخاب کردم. مرا آسمان ببری زمین بیاوری انتخابم عوض نمی شود. فلذا از حالا نگران هستی. اگر می گفتم قابل تغییر است از حالا دلت شور می زد، نکند فردا پس فردا شرایطی پیش آید انتخابم عوض شود. چرا نگران می شوی؟ به خاطر این که کسی که انتخابش را تعیین کرد نگران است که تغییرش بدهد، آن جهنمی هم همین است، کسی که جهنم را انتخاب کرده آن هم نگران است نکند یک روزی گرایش به این آخوند ها و مسجد پیدا کند، نکند یک روزی این هیچ وقت تغییر نمی دهد، نمی دهد، خودش نمی دهد، نمی خواهد که تغییر بدهد، انتخابش را کرد، عاملی هم که در خارج نیست که در آن مؤثر باشد. اما پس توبه چیست؟ اگر این طور باشد توبه برای چه می کنند؟ توبه از این نیست که حسن انتخاب را عوض کن، سوء انتخابت را عوض کن، آن توبه بردار نیست. فلذا خدا آیا توبه پذیر هست یا نیست؟ «ان الله یغفر الذنوبَ جمیعاً» همه گناهان را می بخشد، اگر قرار باشد سوء انتخاب گناه باشد، باید این را هم ببخشد، ولی این گناه نیست. گناه به دنبال سوء انتخاب می آید. گاهی هم حسن انتخاب داری، گناه می کنی. سوء انتخاب گناه نیست. این همان است که در قرآن داریم خدا نمی بخشد. همان است که گناهی است که بالاتر از آن هیچ گناهی نیست و خدا نمی بخشد. از آن تعبیر به شرک می شود. که اصل کار خراب است، ریشه خراب است، این را خدا نمی بخشد، ولی گناه را می بخشد. این داخل گناه نیست، یک چیزی بالاتر از گناه است. «ان الله یغفر الذنوبَ جمیعاً». گناه چیست؟ گناه این است که شما نمی دانستی یک کاری زشت است، مرتکب شدی، بعد فهمیدی، پشیمان می شوی، توبه می کنی، نادم می شوی، می گویی چرا من این کار را کردم، این گناه را مرتکب شدم، چقدر باید نفهم باشم که از این کار ها بکنم. حالا فهمیدم دیگر نمیکنم. معنایش این نیست که من که حسن انتخاب داشتم از اول، نیتم خوب بوده، حالا نفهمیدم، نفهمیدم، تا آخر عمرم همین کارها را می کنم و نیتم هم که خوب است، گناه یعنی آن کار خلافی که شما می کنی و نمی فهمی، کار خلاف می کردی نمی توانستی، نه این که نمی دانستی، نمی توانستی نکنی، حالا در مرحله قرار گرفتی، توانایی پیدا کردی، اراده ات قوی شده، آن کسی که معتاد است نمی تواند ترک اعتیاد کند، اراده اش ضعیف شده، اما غیر از این است که نمی خواهد، می خواهد ترک اعتیاد کند ولی نمی تواند. حالا اگر بخواهی تطبیق دهی روی فرد معتاد، که آن که واقعاً می خواهد چه کسی است، که حسن انتخاب دارد، که می خواهد ترک کند اما نمی شود، درجه اعلی آن است که به هر قیمتی که شده حاضر به ترک باشد، اگر فهمید که رضای خدا در این است که او ترک کند ولو با مردن. می گوید حاضرم، حاضرم بمیرم و دیگر مبتلا به این اعتیاد، به این گناه، به این مرض، به این خلاف، به این ذنب نباشم. اگر این طور باشد این حسن انتخاب دارد، اما خدا چنین چیزی نخواسته، فعلاً تکلیف نکرده که به هر قیمتی شده تو گناه را ترک کن، می گوید حساب کن، بین اگر بخواهی این گناه را ترک کنی چقدر آسیب می بینی، آن آسیب کمتر است یا آسیبی که از ناحیه ی این گناه به تو وارد می شود، اگر آسیب آن کمتر است، ترکش کمتر است ترکش کن، اما اگر آسیب ترکش بیشتر است فعلاً ادامه بده ولی گناه داری می کنی، در صدد باش، دنبالش باش که این را ترک کنی، دنبال راه چاره باش، دنبال این باش که آسیب ترکش را کمتر کنی. شرایط را محیا کنی که موقعیت که مناسب شد آن وقت ترک کنی و کنار بگذاری. بنابراین سرف این که شما نیت داری که این گناه را نکنی، این توبه نیست، مرتب داری هر روز این کار را انجام می دهی، هر روز هم ناراحت هستی از انجامش. که چرا من این طور می کنم. به این آدم می گویند تائب؟ می گویند توبه کار؟ با این که حسن انتخاب هم دارد، وقتی ناراحت است، گناه می کند، از انجام این گناه هم ناراحت است، این حسن انتخاب دارد. ولی در عین حال تائب نیست. وقتی می گویم تائب که ترک کند. و الا تا وقتی دارد مرتکب می شود، عوارض سوء آن گناه روی اعصاب و روان و جسم او هست. این طور نیست که بگویند من که نیتم خوب بود پس چرا باید مبتلای به این عوارض و عواقب شوم. نه، می شود. تا توبه نکرده آن عوارض هم برطرف نمی شود. پس توبه این نیست که نیتش خوب شود، حسن انتخاب پیدا کنند. حسن انتخاب دارد، در عین حال دارد گناه می کند و این مرتکب معصیت است و تائب نیست. تائب آن کسی است که ترک کند این گناه را، و اگر نیاز به جبران دارد جبران کند، مال کسی را خورده، حالا از این به بعد دیگر بگوید نمی خورم، این کافی نیست، باید جبران کند، برود رضایت او را بدست آورد، این را می گویم توبه.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ